

گروه‌بندی ایلات و اختلاف طبقاتی جامعه ایلی مغول

در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی

ترجمه خانم دکتر شیرین بیانی

استادیار تاریخ دانشکده ادبیات

یکی از بهترین و ارزنده ترین مطالعات و تتبعاتی که در قسمت اوضاع اجتماعی و چگونگی رژیم ایلی مغول در ادوار مختلف شده است، کتابی است تحت عنوان « رژیم اجتماعی مغولها - فئودالیسم صحراگردی » که دانشمند مغول شناس معروف و محقق عالیقدر روس بنام ب. ولادیمیرتسوف^۲ مؤلف آن میباشد.

سالها بود که جای این نوع تتبع در بین کتب تاریخی، چه سیاسی و چه اجتماعی و تمدنی، در مملکت ما خالی بود، و این کمبود بخوبی احساس میشد. این جانب با بدست آوردن نسخه ای از این کتاب پرارزش و کمیاب، بر آن شدم تا آنرا ترجمه کنم و به دوستاران تاریخ و بخصوص کسانی که در زمینه مغول شناسی کار میکنند تقدیم دارم.

اینک قسمتی از آن کتاب را که یکی از مهمترین و عالی ترین مظاهر اجتماعی و زندگی ایلی مغول را در جالب ترین ادوار حیات این قوم یعنی قرون ۱۱ و ۱۲ م. نشان میدهد، از نظر دوستاران آن میگذرانم:

مطالعه و بررسی روابط ایلی با ایل دیگر (ابوغ)^۳ و تجزیه و تحلیل عمیق جامعه قبیله ای در نزد مغول های قدیمی قرون ۱۱ و ۱۲ پرده از روی خصوصیات

۱ - Le regime social des Mongols - Le féodalisme nomade.

۳ - Oboq.

۲ - B. Vladimirtsov.

پرمعنا و اصیلی برمیدارد که این خصوصیات باوضع استثنائی خود، در نزد هیچ یک از ملل دیگر وجود نداشته است. بدین جهت مطالعه روابط خانوادگی در جامعه قدیمی مغول یعنی جامعه‌ای که از درون آن یک امپراطوری جهانی بوجود آمده است دارای اهمیت شایان، نه تنها از نقطه نظر مطالعه قوم مغول بلکه از نقطه نظر علم الاجتماع میباشد.

منابع اصلی ما یعنی تاریخ سری^۱ و جامع التواریخ رشیدی مکرر خاطر نشان کرده‌اند که در نزد مغول‌های قدیمی، ایلات (ابوغ‌ها) دائماً در حال حرکت و از واحدهائی تشکیل شده بودند که این واحدها و گروه بندی‌های متوالی اجتماعات مختلف ایلات پیوسته در حال تغییر و تبدیل بوده‌اند. در نتیجه در قرن ۱۲ و بدون تردید در زمانهای پیش‌تر بسیار کم اتفاق میافتاد که یک ایل مغولی بتنهائی و سنزوی زندگی کند.

ایلات عموماً گروه‌های مختلفی را تشکیل میدادند که مغول‌ها بدان ایرگان^۲ میگفتند که میتوان آنرا «قبیله»، «قبایل کوچکتر»، «اولوس»، «حکومت» و «تیول» ترجمه کرد. از طرف دیگر شعبات مجزا دائماً به ایلات متصل میگشتند تا اینکه بنوبه خود جامعه ایلی جدیدی تأسیس کنند. در نتیجه ما در حین بررسی این موضوع بادو تمایل و جریان کاملاً مخالف روبرو میشویم. در نظر هر یک از اعضاء قدیمی ایل مغول یک خویشاوند یا اروغ^۳ بمعنی «اولاد و نسل این ایل» و در نتیجه بمعنی «نزدیک» و «خویشاوند»^۴ بوده است. در حالی که تمام اشخاص بیگانه، جت^۵ یعنی «بیگانه» بوده‌اند. پس هر فرد یا اروغ بوده است و یا جت. ولی در میان جت‌ها ایل یا ایلات و خانواده‌هائی یافت میشدند که

۱- Histoire Secrète des Mongols یا Yuan - Tah'ao pi - che.

۲- Uruq ~ Uruh

۳- Irgân

۴- Qatremère, Histoire des Mongols de la Perse pas Rachid - Eddin
Collection Orientale, t. I, Paris, 1836, p. 7-8

همگی دارای ترقوت^۱ یعنی «خویشاوندانی از طرف زن» بوده‌اند. افراد این ایلات باجت‌ها تفاوت داشتند و ایشان را قودا^۲ یعنی «خویشاوندانی از جانب زن» مینامیدند.

روابط بین خویشاوندان با آنچه که درباره بیگانگان - جت‌ها ملاحظه گردید متفاوت است و در نزد آنان وضع خاصی دیده میشود. دفاع، حمایت، و کمک از وظایف اجباری و اصلی ایلات خویشاوند بوده است. نباید فراموش کرد که اروغ نه تنها به اعضاء یک ایل، بلکه به افراد قبایل دیگر هم خون و از اعقاب یک فرد (آبوگا) و خلاصه بتمام ایلاتی که از یک استخوان - یسون^۳ بوده‌اند اطلاق میشده است.

در این باره میتوان از مثال زیر استفاده کرد: هنگامی که چنگیزخان از جرم و خطای قبیله جورکی^۴ که خویشاوند وی بودند آگاه گردید چنین گفت: «چرا از توهینی که جورکی‌ها بما کرده‌اند رنج ببریم؟ در زمان گذشته در طی جشنی در جنگل و کنار رود آن^۵ افراد شان ساقی بزرگ ما را کشتند، و برشانه بالگوتای^۶ زخمی زدند. اکنون که میخواستم انتقام اجدادم را از ایشان بگیرم نیامدند، برعکس بارفتن بسوی دشمن خود دشمن شدند».

اینک روایتی از رشیدالدین فضل‌الله را نقل میکنیم^۷:

«دو کودک بوده‌اند، هر دو برادران یکدیگر. یکی را نام قوای^۹ و دیگری قراسنگاتواواها^{۱۰} و آن توتوقلیوت تاتار بوده‌اند. و دوخاتون چنگیزخان که از قوم

۲ - Quda.

۱ - Torgût

۴ - Jürki.

۳ - Yasûn.

۵ - تاریخ سری، ص ۶۷. جامع التواریخ، جلد ۲، ص ۱۰۴.

۷ - Balgûtâi.

۶ - Onon.

۹ - Quli

۸ - ۱، ۶۱.

۱۰ - Uha - Qara-Mangâtû

تاتارخواستہ بود ، یسولون^۱ و یسوکان^۲ چون از آن استخوان بودند برآن دو کودک شفقت نمودند و ایشان را از چنگیزخان بخواستند .

قاموس^۳ قهرمان تاتاری که بدست ساری خان^۴ از ایل کارائیت زندانی شده بود، بوی که باغضب اورا مینگریست گفت^۵: « تو در روی من کج نتوانی نگریست چه اروغ تو نیز در من چنین نگاه نتوانستی کرد .»

در یاسای چنگیزخان چنین می یابیم^۶:

از اروغ ما یکی از یاساقی که مفرد است ، یک نوبت خلاف کند او را بزبان نصیحت کنند و اگر در نوبت دوم مخالفت کند باز خواست بلیغ نمایند و سوم بار او را بموضع دوربالچین قولچور^۷ فرستند و چون آنجا رود و باز آید متنبه شده باشد . اگر تادیب نیافته باشد ، او را بند و زندان فرمایند و اگر از آنجا بیرون آید ادب یافته و عاقل گشته فبها و الاجمله آقا و اینی او را جمع کنند و کنکامیشی کرده ، مصلحت او بجویند .»

هنگاسی که چنگیزخان خود را برای کشتن عمویش حاضر میکرد و بردشمن فائق گشته بود ، ملازمین وی خطاب باو چنین میگویند^۸: « کشتن خویشاوندان مانند خاموش کردن آتش است .»

حال قطعه جالب دیگری از جامع التواریخ را نقل میکنیم^۹:

« قور و قاجار بهادر^{۱۰} و سرتاق بهادر^{۱۱} در عهد چنگیز خان برادر

Yesûkân - ۲

Yesûlûn - ۱

Sary-hân - ۴

Qamus - ۳

۵- ج . ت . ۱ . ۶۷ .

۶- ج . ت . ۳ . ۱۲۸ . دهسن ، تاریخ مغول ، جلد ۲ ، ص ۲۴۷ .

۸- ت . س . ص ۱۳۴ .

Balçin - Qulçûr - ۷

۱۰- Qoro - Qajar (نامی است مشکوک) .

۹- ج . ت . ۱ . ۱۵۷ .

۱۱- Sartaq - bahá adur

بوده‌اند و هنگام قسمت در هزاره جدی نویان^۱ با قوم منکقوت^۲ انداقودا گشته و بحکم یرلیغ چنگیز خان رفته‌اند. و قوم برقوت^۳ را بر آورده..... در آن وقت سوگند خورده‌اند و درآمده و عهد کرده که مانند برادر و اروغ یکدیگر باشیم.»

در نزد مغول‌های قدیمی تشکیلات « بستن عهد برادری » بین اقوام مختلف وجود داشته‌است. دو شخص که عموماً متعلق بقبایل مختلف بودند، و حتی اگر بایکدیگر نزدیکی هم داشتند، بین خود عهد برادری و دوستی می‌بستند و مجبور بودند هدایائی رد و بدل کنند. پس از آن برحسب آداب و رسوم قدیمی مغول آنها یعنی «برادر خوانده» میشدند.^۴ تاریخ سری راجع باین موضوع روایت زیر را نقل میکند:

« تمرچین و جاموقسه بایکدیگر چنین میگفتند: اشخاص پیر تعریف میکنند کسانی که آنها شدند دو دوستی هستند که یک زندگی دارند. هرگز یکی دیگری را ترك نمیکند و هر یک از جان دیگری محافظت و دفاع میکند.»

ولی در اصل ضروری نبوده است که دو آنها بایکدیگر زندگی کنند، فقط میبایستی مانند دوفرد از یک قبیله - ابوغ کمک و یار یکدیگر باشند. ونگ خان - کارائیت و چنگیز خان یکی از شواهد تاریخی این رسم میباشند. میدانیم که روابط ایشان نوعی خاص بوده است. بدین ترتیب که ونگ خان چنگیز خان را چون فرزند خود پذیرفته و پدر خوانده وی بوده است. ونگ خان «در نزدیکی جنگل سیاه تولا»^۵ با چنگیز توافق کرد و او را پسر خوانده خود گردانید. قبلاً چنگیز خان بدلیل دوستی که ونگ خان بایسوکای بهادر داشت بوی لقب پدر خوانده داده بود. این بار ایشان بین خود عهد پدر و فرزندی بستند^۶.

Manqut - ۲

Jādi - noyan - ۱

Anda - ۴

Bargut - ۳

Tola - ۶

۵ - نک. ت. س. ۴۸، ۴۹.

۶- ت. س. ۸۲، ۸۳. نک. ج. ت. ۱، ۲، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳.

چنگیز به ونگ‌خان آچیگا^۱ یعنی « پدر » خطاب میکرد و ونگ‌خان وی را کواون^۲ یعنی « پسر » میخواند^۳.

در روایات مغولی اغلب از فرزند خوانده صحبت بمیان آمده است که برادر خوانده افرادی از قبایل مختلف میشدند. معمولاً بچه‌های کوچکی را که در مواقع جنگ و تهاجمات از اردوگاههای دشمن جمع‌آوری مینمودند بفرزندی قبول میکردند^۴.

ولی پسرخوانده‌ها در ایل پدرخوانده و برادر خوانده خود داخل نمیشدند و همچنان وابسته به قبیله‌ای میماندند که از آنجا آورده شده بودند. اما همان حقوق مادی که برادران جدیدشان از سلاله پدران و مادران خود دارا بودند، بایشان نیز تعلق میگرفت که قسمت کوچکی از آن را دریافت میداشتند^۵. اصل این بود که در آن خانواده و در قبیله‌ای که ایشان را پذیرفته بودند، حامی و پناهگاهی می‌یافتند.

منابع ما در موارد گوناگون متذکر شده‌اند که اغلب بین ایلات بیگانه - جت که از یکدیگر دور بودند، روابط خصمانه وجود داشت. ایلات خویشاوند - اروغ و حتی اعضاء یک قبیله - ابوغ هایکدیگر بچنگ میپرداختند و خود را به - اردوهای مختلف می‌سپردند. در این هنگام اروغ‌ها، جت میگشتند و روابطشان نیز روابط جت‌ها میشد. دوستی از بین میرفت و آنداهای قبلی مانند وحشی‌ترین دشمنان

Kô'ûn - ۲

âcigâ - ۱

۳ - ت. س. ۹۱-۹۳ ج. ت. ۱۳۵، ۱۴۰. عنوان آچیگا « پدر » گاهی در موارد دیگر نیز بکار میرفت. مثلاً، منگلیک Mônglik دارای این عنوان بود، چون بیوه یسوکای بهادر و مادر چنگیزخان را بزنی گرفته بود. نک. ج. ت. ۱۰۸، ۱.

۴ - ت. س. ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۱۲۱ ج. ت. ۱۰۸، ۵۹، ۱۲۳، ۱۶۷.

۵ - ت. س. ۱۱۵. ایشان پدر خوانده‌ها را آچیگا و مادر خوانده‌ها را آکا âkâ یعنی « مادر » مینامیدند. نک. ج. ت. ۱۰۸، ۵۹. مثلاً میگویند: « چنگیزخان،

شیکی خوتوختو Sigi - Hutuhtû، از قبیله تاتار را پنجمین فرزند خود میخوانده است ».

ج. ت. ۱۴۹، ۳.

بکشتار یکدیگر میپرداختند.

در جامعه مغول قرون ۱۱ و ۱۲ بین آزادی فردی و همبستگی و اشتراک یعنی همان چیزی که اتنوگراف‌ها در بین قبایل بدوی بدنبالش میگردند، هماهنگی وجود نداشته است^۱.

چنگیزخان چگونگی حکومت جامعه قدیمی مغول را چنین تشریح میکند^۲ :
 « مردمانی که پسران ایشان بیلغ پدران نمیشده‌اند و اینان بسخن آقایان التفات نموده و شوهر به خاتون اعتماد نکرده و خاتون بفرمان شوهر ننشسته و قاینان عروس را نپسندیده و عروس قاین را حرمت نداشته و بزرگان کوچکان را سرامیشی نکرده و کهتران نصیحت مهتران نپذیرفته و بزرگان دل غلامان نزدیک نداده و یوسون و یاساق بطریق عقل و کفایت در نیافته، و سبب آن دزد و یاغیان و حرامی آن چنان کسان را در مقام خویش نگذاشته، یعنی به تاراج برده‌اند و اسب و گله ایشان آسایش نیافته و اسبانی را که به منقلا برمی‌نشستند آسوده نداشته و تا لاجرم آن اسبان مانده شده مرده و پوسیده و نیست گشته. این قوم بی‌ترتیب و نابسامان بوده‌اند ».

در جامع التواریخ به بعضی از این موارد بطور مبهم اشاره شده است. مثلاً تاتارها بنا به گفته ابن تاریخ « لاینقطع بقتل و غارت یکدیگر اشتغال داشته‌اند »^۳. تاریخ سری نیز شرح حوادث فجیعی را که در یک ایل، خانواده، و یک

۱ - نک مقاله L. J. Sternberg, Teoriya rodovogo byta, 32, 1, p. 906

۲ - نک یاسای چنگیزخان، ج. ت. ۳، ۱۲۰. نک، گفته یکی از ملازمین چنگیز-خان که با پسران چنگیز از زمانهای گذشته صحبت میدارد و در کتاب ت. س. نقل گردیده است: « هنگامی که هنوز شما دنیا نیامده بودید دنیا پر از اغتشاش و هیاهو بود. افراد بایکدیگر می‌جنگیدند و به غارتگری میپرداختند. احدی نمیتوانست راحت زندگی کند » (ص ۱۴۴).

۳ - ج. ت. ۱، ۵۲.

« استخوان - یسون » وقوع یافته است بیان میدارد^۱.

در جامعه قدیمی مغول اشخاص غنی و فقیر؛ یعنی اربابان؛ خدمتگزاران و غلامان وجود داشته‌اند. باید دید منابع ما در این باره چه میگویند و از جامعه ایلی مغول در قرون ۱۱ و ۱۲ چه میتوان دریافت؟ چه کسانی از کوچ کردن باخویشان خود ناراحت بودند و چه کسانی در جرگه‌های شکار بهترین جاها را اشغال میکردند و یا برعکس چه کسانی شکارها را جرگه و باکوریان‌های پرجمعیت کوچ میکردند؟ و سرانجام ملازمین جنگی چنگیزخان چه کسانی بودند؟

ایل قدیمی و جامعه ایلی مغول در قرون ۱۱ و ۱۲ بارزیم ایلی بدوی و ابتدائی فاصله بسیار داشته است و منابع ما آنرا بشکل دیگری بیان میدارند. میتوان گفت که در این زمان در نزد قبایل مغول، ایل پس از طی یک دوره طولانی تحول که درباره آن اطلاع صحیحی نداریم بمرحله از هم پاشیدگی رسیده بود. ولی درباره زندگی اجتماعی قرون ۱۲ و ۱۳ مواد و مطالب بسیار فراوانی در دست است.

ابتدا توجه ما بچگونگی وضع زندگی ایلی مغول‌های این زمان معطوف میشود. تعداد فراوانی ایل مغول در زمین معینی زندگی میکردند ولی هر یک از آنها در حد معینی از زمین اشتراکی کوچ مینمودند. سپس دسته دیگری را می‌یابیم که بطور پراکنده میزیستند ولی در مواقع کوچ کردن بسایر ایلات بیگانه می‌پیوستند. میدانیم که افراد ایل بیات بطور پراکنده زندگی میکردند و دسته‌ای با چنگیزخان و دسته‌ای با قبیلۀ تاییچیوت‌ها کوچ میکردند^۲. همچنین قبیلۀ جلاسر که ایلات مختلفی در تشکیلات آن وارد شده بودند، ولی در بین ایلات و خانواده‌های بیگانه (جت) بطور جداگانه، زندگی میکردند^۳. سرانجام بر ما واضح و مسلم است که افراد ایل

۱ - جامع التواریخ و سایر منابع در اغلب موارد این روایت را تأیید میکنند. تا مدت‌های مدید در طبقه اشرافی مغول این موضوع دیده میشد و روایات سنگ ساچان و آلتان تویچی نیز مؤید آن است. مثلاً نک، س. س. ۶۴، ۶۵، ۱۰۶۵، ت. ۸۳.

۲ - ت. س. ۱۲۰، ج. ۱، ۱۷۵، ۲، ۱۳، ۹۳.

۳ - ج. ت. ۳۳، ۲۴، ت. س. ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۸.

برجقین بخصوص شعبه‌ای از آن که چنگیزخان بدان تعلق داشته است بطور دسته-جمعی زندگی نمیکردند ولی شاید به ایلات بیگانه نیز نمی پیوستند^۱.

از تجزیه و تحلیل منابع و مواخذ، علل و عوامل کاملاً متفاوتی نتیجه میشود. بطوری که در بعضی مواقع ایلات بطور دلخواه پراکنده میشدند و شعبات آنها باطیب خاطر از یکدیگر مجزا میگشتند. در حالی که پراکندگی و تجزیه شعبات بعضی ایلات برخلاف میل ایشان و بزور عملی میشد.

حال ابتدا حالت دوم را مورد بررسی قرار میدهیم: پراکندگی ایلات چنانکه میتوان حدس زد ناشی از شکست‌های جنگی بوده است. بدین معنی که دشمنان فاتح آنانرا بین خود تقسیم میکردند. خویشاوندان پراکنده باجت‌ها و در بین اعضاء قبیله بیگانه زندگی میکردند. منابع و مدارک ما همچنین حاکی میباشد که گاهی ایلاتی کامل و یا شعبه‌ای از آنها به تملک ایل دیگری خواه خویشاوند - اروغ و خواه بیگانه - جت در میآمدند و آن ایلات و شعبات واسال ایل دیگر و شعبات آن میشدند.

دلیل این وضع نه تنها جنگهای خانمانسوز - که بسیار معمول و رایج بود - بلکه علل دیگری از این قبیل بوده است: رشیدالدین میگوید: « و چون چنگیزخان قوم تایجیوت را بکلی مقهور گردانید و قوم اورواوت^۲ و سنکقوت^۳ از راه اضطرار و عجز ایل شدند، اکثر ایشان را قتل فرمود و باقیان را تمانت ببندگی به جدی نویان^۴ داد اگرچه خویشاوندان او بودند، بحکم فرمان بنده او شدند و تا این زمان لشکر اورواوت و سنکقوت بنده اروغ جدی نویان اند^۵».

۱- ت. س. ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۶۱، ج. ت. ۲، ۵۰.

۲- Manqut

۳- Uru'ut

۴- Jādai noyan

۵- ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱. همچنین میدانیم که قسمتی از قبایل اورواوت و سنکقوت که توسط رشیدالدین نام آورده شده اند قبل از این قتل عام به چنگیز پیوسته بودند. ت. س.

۸۷، ۹۱، ج. ت. ۱، ۱۸۹، ۱۹۰.

در جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ سری از این نوع روایات مکرر بچشم می‌خورد و سایر منابع و مدارک شامل اشاراتی در این باره می‌باشند. ولی روابط واسالی در تاریخ رشیدی بهتر از سایر تواریخ منعکس و تشریح گردیده است. رشیدالدین روایت زیر را در این باره نقل می‌کند: «وقوسی از مغول که در این وقت ایشان را انگو-بغول^۲ می‌گویند در عهد چنگیزخان این اسم برایشان اطلاق رفته و معنی انگوبغول آن است که ایشان بنده و بنده‌زادهٔ آباء و اجداد چنگیزخان‌اند. و بعضی از آنان‌اند که در زمان چنگیزخان کوچ‌های پسندیده داده‌اند و حقوق ثابت گردانیده، بدان سبب ایشان را انگوبغول می‌گویند و آنان که راه انگوبغول ثابت دارند ذکرهریک بجای خود بیاید. حالی در این موضع تقریر این مقدار ضروری بود تا معلوم گردد که معنی این اسم چیست».

تاریخ رشیدی چنین ادامه می‌دهد^۳: «لکن چون خان صاحبقران پادشاه زمین و زمان چنگیزخان بود تماس قبایل و اقوام مغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته‌اند و خصوصاً کسانی از خویشان و اعمام و اعمام‌زادگان که در وقت شداید و هنگام جنگها بادشمنان او یکی شده‌اند و باوی مصاف داشته، ایشان بمرتب از دیگر خویشان کمتراند و بسیار هستند که بندهٔ بندگان شده».

لغت «انگوبغول» که رشیدالدین استعمال کرده‌است همان اونقن بغول مغولی^۴ (شکل قدیمی آن: بغل^۴) می‌باشد. واسال‌های قدیمی یک ایل یا یک خانواده که بطور موروثی بایشان تعلق می‌گرفتند باین نام خوانده می‌شدند. رشیدالدین در موقع شرح قتل ایل جلایر چنین می‌گوید^۵: «زن و بچهٔ ایشان همه بندهٔ قایدو^۶، فرزند مونولون^۷ گشته، کودکی چند از ایشان با اسم اسیری نگاه داشتند بندهٔ خاندان ایشان شده و از آن تاریخ تا کنون آن قوم جلایرانگوبغول‌اند و بمیراث^۸ به چنگیزخان

۲- ج. ت. ۲، ۱۲.

۴- Bogal

۶- Qaidu

۱- ج. ت. ۲، ۱۱.

۳- Ungan bogol

۵- ج. ت. ۲، ۱۶.

۷- Munulūn

و اروغ او رسید ، امرای بزرگ از ایشان برخاسته اند .»

کلمه اونقن بغول را نمیتوان غلام و سرف ترجمه کرد . از نقطه نظر رشیدالدین تمام اتباع حکمرانان شرقی از لحاظ قدرت نامحدود و فراوان ایشان غلام بوده اند . این کلمه با آنچه که مراد ما میباشد معنی کاملاً مغایری دارد . اونقن بغول های قدیمی ، غلام بمعنی واقعی کلمه نبوده اند . اموال شخصی داشتند و از یک نوع آزادی فردی برخوردار بودند ، و مالکین آنان تمام حاصل زراعتشان را تصاحب نمیکردند .

در ابتدا اونقن بغول ها نه تنها در تملک یک فرد ، بلکه در اختیار یک قبیله یا شعبه ای از آن بودند . از طرف دیگر ایشان دارای روابط ایلی بین خود بودند ، بدین معنی که یک نوع زندگی ایلی داشتند و تحت رژیم ایل اربابانشان روزگار میگذرانیدند . وظیفه اصلی ایشان در برابر ایل حاکم خدمتگزاری بوده است و میبایستی با اربابان خود باشند و در مواقع جنگ و صلح خدمت ایشان را بکنند . خواه ایشان واقعاً اروغ بوده باشند و خواه جت عموماً اربابان با آنان چون اروغ رفتار میکردند . اونقن بغول ها در مواقع تحرك و کوچ با اربابان خود بودند و در کوریان ها و ائیل ها اقتصاد شبانی ایشان را اداره میکردند^۱ و در مواقع شکار شغل جرگه کردن شکار را داشتند^۲ . اغلب بین اربابان و اونقن بغول ها روابط دوستانه مانند ارتباط دو قبیله متحد و همسایه برقرار میگرددید . قبیله مالک اگر از استخوان دیگری بود ، از میان اونقن بغول ها زن میگرفت و دختران خود را بآنان میداد^۳ . ملازمین جنگی و دوستان افراد قبیله مالک از بین ایشان انتخاب میشدند^۴ . همه

۱- ج . ت . ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ . ت . س . ۲۵ ، ۲۲ ، ۴۴ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۴ .

۲- ت . س . ۱۲۴ . ج . ت . ۱ ، ۳ ، ۱۲۹ (شواهد غیرمستقیم) .

۳- ج . ت . ۱۷۵ ، ۱ .

۴- ج . ت . ۱۷۵ ، ۱۶۹ ، ۳۵ ، ۱ . ت . س . ۹۴ و غیره .

این مطالب شباهت و نزدیکی روابط بین قبیلهٔ مالکک و اونقن بغول‌ها را با رابطه مالکک و واسال - سرف بما نشان میدهد .

اونقن بغول‌های قدیمی مغولی واسال‌هائی - سرف‌هائی بودند که نمیتوانستند آزادانه رشتهٔ پیوند خود را با قبیلهٔ مالکک بگسلند^۱ . تاریخ سری حاکی است که : « چنگیزخان به برادرش تواورین^۲ (تواوریل)^۳ چنین میگوید : من ترا برادر میخوانم باین دلیل : در زمان گذشته تومبینای^۴ و چرقای لینگنوم^۵ دارای غلامی بودند بنام اخدا^۶ که او را از بین زندانیان برداشته بودند . اخدا پسری داشت بنام سوبا گای^۷ ، پسر سوبا گای ، کو کوچو کیرسان^۸ بود و پسروی یا گای قنگتغور^۹ نامیده میشد . تو پسر یا گای قنگتغور میباشی ، بچه دلیل ونکک خان را مدح گفتی ؟ التان^{۱۰} و قوچرا^{۱۱} هرگز بدیگران اجازه نمیدهند که بر قوم من حکمرانی کنند . تو از راه سوروئی اجدادم غلام من میباشی . باین دلیل است که من ترا برادر میخوانم . »

این قطعه نشان میدهد که شجره نامه تنها مخصوص مغول‌های آزاد و افراد قبیلهٔ مشخصی نبوده است ، بلکه شجره نامهٔ یک واسال سرف با وجود اینکه چنگیز - خان نمیگوید که آیا تمام ایل تواوریل و اجداد وی در ایل خان آیندهٔ مغول زندگی میکردند یا نه ، بسیار واضح و مشخص میباشد .

از تمام این روایات و شواهد دیگر چنین میتوان نتیجه گرفت که تشکیلات

۱ - نکک ، عباراتی نظیر آن در فتوداليسم فرانسه مانند : Servus (سرف) - homo

de Corpore . نکک ، لوشر Lauchaire ، رسالهٔ تشکیلات اداری فرانسه ، پاریس ، ۱۸۹۲ ،

ص ۹۲۳ ، ۹۲۴ .

To'oril - ۳

To'orin - ۲

Čaraqai - Lingqum - ۵

Tumbinaï - ۴

Sûbâgâi - ۷

Ohda - ۶

Yâgâi - Qongtaqor - ۹

Kokocu - kirsâ'an - ۸

Quçar - ۱۱

Altân - ۱۰

اونقن بغول در اثر جنگ‌ها ، تهاجمات و همچنین از فقر و تنگدستی بوجود آمده است . در جامعه ایلی مغولی قرن ۱۲ وضع و موقعیت اونقن بغول‌ها با وضع ایلات حاکم جزئی تفاوتی داشته است . ولی این وضع ناشی از سادگی آداب و سننی که عاری از پیچیدگی بوده ، نمیباشد ، بلکه ناشی از وضع اقتصادی و اجتماعی اونقن بغول‌ها یعنی واسالهای موروثی است که در خدمت ایلات حاکم میزیسته‌اند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی